

بسم الله الرحمن الرحيم

## واکاوی معانی حروف زائد در قران کریم

دکتر ثریا قطبی عضو هیات علمی دانشگاه شاهد

دکتر محمد علی مهدوی راد عضو هیات علمی پردیس دانشگاه تهران

### مقدمه:

بحث از زائد و یا غیر زائد بودن حروف از دیر باز در علوم ادبی مطرح بوده به طوری که می توان آغاز آن را در کتاب سیبویه (1411، ج 4 / 221-225) و از قرن دوم هجری قمری دانست. البته وی صراحتاً تعبیر زیاده را بکار نبرده، بلکه از تعبیر توکید و لغو استفاده نموده است. بعد از او، این بحث در لابلائی کتب لغت و نحو و قرائت مطرح گردیده، همانطور که در کتب تفسیر و اعجاز قرآن و غیره نیز مورد توجه قرار گرفته است.

بدون شك کلام الهی از هر گونه بیهوده گوئی و ضعف در اسلوب منزه بوده و واضح حکیم هیچ حرفی را بدون غرض قرار نداده تا آنجا که اعجاز بیانی قران یکی از مهمترین وجوه اعجاز قران به شمار می آید. بر همین اساس بسیاری از علما و مفسران بر این باورند که حرف بدون افاده معنا در قران کریم وجود ندارد. زرکشی در این باره می گوید "بیشتر علما استعمال واژه زیاده را در کتاب خداوند انکار کرده و از آن با تعبیر تاکید، صله و یا مقحم یاد می کنند". (زرکشی، 1421، ج 3، ص 79)

اما در اینجا این پرسش بوجود می آید که مراد از زیاده؛ صله، الغاء و تعابیر مشابه با آن چه مفهومی دارد؟ آیا استفاده از این تعابیر به معنای یکسان بودن وجود و یا عدم وجود این حروف در قران است؟ اهمیت این بحث زمانی بیشتر می شود که بکار گیری این حروف از جانب خالق هستی و مخبری حکیم صورت گرفته، کسی که هر فعل را با غایت و هدفی خاص انجام می دهد. از سوی دیگر وجود حرفی زائد در کتابی که دارای رفیع ترین مراتب بلاغت است و معجزه جاویدان پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله) بشمار آمده و تمامی عرب زبانان از عوام گرفته تا خواص و سخن سرایان و ادیبان و بلیغان و اصحاب رای و نظر همگی از آوردن سخنی همانند آن عاجز بوده و هستند، امری

دور از ذهن به نظر می رسد. همچنین اگر بخواهیم از یکی از حروف بکار رفته در قرآن صرف نظر نماییم، امر مهمی را از دست داده ایم که مجرد معنا نیست، بلکه انکسار آهنگ قرآن و توالی اصوات آن است (عباس فدا، 1421ص 14). لذا قابل تصور نیست که قائلین به زیادت، حکم به جواز حذف حرفی داده باشند که قول به زائد بودن آن رفته است. بنا بر این اگر قول به زیادت حروف از سوی برخی از دانشمندان لغت و نحو و بلاغت بیان شده می بایست مفهوم دیگری داشته باشد.

**پیشینه بحث:** از میان نگاشته های متقدمین تالیفی به صورت مستقل راجع به زیادت و اصالت حروف معانی به دست ما نرسیده اما می توان اشاراتی را بصورت پراکنده در لابلای برخی کتب همچون الکتاب سیویه، معانی القرآن فراء، مجاز القرآن ابو عبیده، معانی القرآن از اخفش یافت. همچنین در کتاب الازهیة فی علم الحروف از هروی و جواهر الادب فی معرفه کلام العرب از اربلی و رصف المبانی فی شرح حروف المعانی از مالقی مطالبی در این خصوص به صورت پراکنده بیان شده است. از میان کتب بلاغت و اعجاز قرآن کریم کتاب تاویل مشکل القرآن از ابن قتیبه و البیان فی اعجاز القرآن از خطابی و المثل السائر از ابن اثیر و البرهان از زرکشی نیز به این مطلب توجه گردیده است. از میان کتب تفسیری شیعه کتاب التبیان فی تفسیر القرآن از شیخ طوسی، جوامع الجامع و مجمع البیان از طبرسی، منهج الصادقین از ملا فتح الله کاشانی و اطیب البیان از سید عبدالحسین طیب و از میان تفاسیر اهل سنت جامع البیان از طبری، الکشاف از زمخشری، المحرر الوجیز از ابن عطیه، التفسیر الکبیر از فخر رازی، البحر المحیط از ابوحیان، نظم الدرر از بقاعی، روح المعانی از آلوسی و التحریر و التنویر از ابن عاشور به این مساله عنایت شده است. از میان متاخرین دور الحرف فی اداء معنی الجملة از صادق خلیفه راشد و زیاده الحروف بین التائید و المنع از هیفاء عثمان عباس فدا که کتاب اخیرتها به مقوله زیادت و اصالت حروف معانی از دیدگاه اهل سنت پرداخته و دیدگاه عالمان و قرآن پژوهان شیعی مغفول مانده است.

در این پژوهش ابتدا اقوال قائلین به اصالت حروف معانی اعم از لغت شناسان و دانشمندان نحو و علوم بلاغت مورد بررسی قرار گرفته و سپس آراء قائلین به زیادت حروف معانی مورد کنکاش و دقت نظر قرار می گیرد و در پایان جمع بندی و نتیجه بحث ارائه خواهد گردید.

## آراء قائلین به اصالت حروف زائد:

اصل در کلام علی العموم و در کلام خداوند علی الخصوص زائند نبودن و اصالت داشتن است (فخررازی، بی تا/4، 42) و قول به زیادت خلاف این اصل محسوب می شود (فخررازی، بی تا/171، 6) از این روی نمی توان قائل به وجود حرف زائد در قرآن کریم گردید (فخررازی، بی تا/289، 29) و برخی حروف را بدون افاده معنا قلمداد نمود (رضی، 5/1355، 166؛ فخررازی، بی تا/159، 2). تمامی حروف در ساختار و معنای کلام نقش آفرین است (دراز، 127/1400؛ فخررازی، بی تا/25، 62) و عبث تلقی نمودن برخی حروف بکار رفته در قرآن مورد پذیرش هیچ خردمندی نمی باشد (فخررازی، بی تا/29، 28) و خداوند تعالی منزّه است از اینکه در کلام خود سخن زائد بکار برد (رضی، 5/1355، 169، 5) از همین روی بکار بردن حروف زائد در کلام خداوند شایسته ذات اقدس الهی نمی باشد (طبری، 1/409، 1405؛ فخررازی، بی تا/214، 30-215؛ رضی، 5/1355، 173، 5). همچنین قائل بودن به زیادت حروف می تواند گسترده شده و از یک حرف به یک جمله و دو جمله تسری پیدا کرده و در نهایت باعث بطلان کلام گردد (طبری، 1/195، 1405-196)، بنابراین نمی توان بدون وجود دلیل لازم الاتباع، حرفی را در کتاب خداوند دارای تطویل دانست (طبری، 6/29، 1405).

از سوی دیگر قول به زائد بودن برخی از حروف قرآن موجب می شود در فرموده خداوند چیزی وجود داشته باشد که سخن بدون آن تمام بوده و نیازی به وجود آن نبوده است و کتابی که معجزه خالد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است پیراسته از چنین انتسابی است. (ابن اثیر، 3/17، 1403-19).

سید رضی در این باره می گوید: "زیاده آن گاه ایجاد می شود که اجبار و اضطرار در کار باشد مانند زمانی که شاعر در بند قافیه قرار گیرد اما در جایی که عرصه کلام وسیع باشد و محدودیتی برای بیان کردن وجود نداشته باشد، طولانی کردن سخن، عیب در کلام محسوب می شود" (رضی، 5/1355، 166، 5). همچنین قرآن به "هدی" و "بیان" توصیف شده و روشن است که لغو بودن پاره ای از حروف با این وصف منافات دارد (فخررازی، بی تا/135، 2). علاوه بر آنچه گفته شد قول به زیاده برخاسته از عدم توجه به اسلوبی است که قرآن کریم بر اساس آن وضع گردیده (دراز، 130-134/1400)، هر حرفی دارای اثر صوتی است که در افاده معنا نقش آفرین است (رافعی، 231-232/1393)؛ به عبارت دیگر اصوات و حرکات و مواضع حروف دارای مدالیل معنوی هستند که

پایه و اساس نظم کلام الهی را شامل می شود و دقت در نظام‌هنگ قران اهمیت حروف را در رساندن معانی نشان می دهد(رافعی، 231/1393) به عبارت دیگر هر کلمه در جای خود و مطابق با مقتضای بلاغت خاص خود قرار گرفته است(رافعی، 224-225/1393). بنابراین اگر در شعر و کلام عرب زائد وجود دارد به منزله آن نیست که در قران کریم نیز با آن همه بلاغت نیز حروف زائد وجود داشته باشد(بلاغی، بی تا/362، 1) همچنین کاربرد تعبیر زیاده از جانب علمای نحو به معنای زائد بودن از لحاظ بلاغت نمی باشد(رافعی، 231-232/1393). از همین روی ابن اثیر براین باور است که قول به زائد دانستن حروف از سوی پاره ای از علمای نحو ناشی از عدم توجه به ظرافت های بلاغی آن حروف است(17/1403، 3-19)

### آراء قائلین به زیادت حروف معانی:

تعدادی از لغت شناسان و ادیبان عرب در خصوص تعدادی از حروف قران تعبیر "زائد" و "لغو" را بکار برده اند(فراء، 226/1972، 8؛ طبرسی، مجمع، 134/1379، 2؛ زمخشری، بی تا/570، 2) اما در اغلب موارد حکم به عدم زیادت حروف نموده و چنین اظهار کرده اند که حد اعتدال حکم می کند که غیر محذوف باشد و زائد نیز بشمار نیاید(ابن جنی، 269/1405، 1-270)

وجهی که جهت تضعیف حذف ارائه گردیده، این است که به طور کلی حروف به جهت اختصار بنا نهاده شده اند مثلاً وقتی گفته می شود: "ما قام زید"، "ما" جانشین «أنفی = نفی می کنم» است و هنگامی که گفته می شود «هل قام زید»، «هل» به منزله «استفهام» است. لذا حرف در مقام فعل و فاعل واقع شده و اگر به جهت تخفیف بخواهیم آن را حذف کنیم در ایجاز افراط نموده ایم، زیرا مختصر کردن چیزی که خود مختصر شده، اجحاف به شمار می روند و از طرف دیگر اگر قائل به زیادت حروف نباشیم، غرض اختصار را نقض کرده ایم. لذا حد اعتدال چنین حکم میکند که اگر حرفی زائد واقع شود غایتی تأکید در بر داشته باشد و اگر حرفی حذف شود غایت اختصار در آن لحاظ شده باشد. از سوی دیگر زیاده و حذف خلاف اصل است. (ابوحیان، 256/1411، 2) و هیچگونه جوازی بر ابطال حرفی که بتوان دلیلی از حیث معنا برای آن یافت، وجود ندارد(طوسی، 128/1409، 1-129؛ و 289، 2؛ طبرسی، مجمع، 526/1379، 1-527). لذا در قرآن چیزی نیست که زائد و بی معنا باشد (ابن عطیه، 260/1403، 9)، البته معنایی را که قائلین به زیادت از حروف زائد برداشت می کنند، غالباً ارتباط نزدیکی با معنای تأکید دارد (سیویه، 4/1411، 221). گاه این افاده معنا به تمام حروف زائد تسری پیدا کرده (ابن

هشام، 1421/ 1، 31) و یا همراه با ابهام ( طباطبائی، 1397/ 5، 259؛ طبرسی، جوامع، 1412/ 3، 217)، نفی (طبرسی، مجمع، 1379/ 1، 46 و 5، 24؛ کاشانی، 1344/، 8، 208؛ ابوحیان، 1411/ 1، 475 و 6، 405 و 7، 318 و 320)، تقلیل ( ابن هشام، 1421/ 1، 274؛ طباطبائی، 1397/ 5، 259؛ جوامع الجامع، 1412/ 3، 445). قسم (زمخشری، بی تا/ 1، 539)، تشبیه ( ابن عطیه، 1403/ 1، 288 و 6، 175) می آید و یا فعل بعد را مؤکد می نماید ( زمخشری، بی تا/ 2، 15-156). مواردی نیز بدون ذکر نام از زیاده فقط از « تأکید» سخن به میان آمده (طبرسی، مجمع، 1379/ 2، 53؛ طوسی، 1409/ 3، 211 و 7، 306-307) و یا بدون اشاره به فایده تأکیدی، به فایده دیگری همچون قوت و وثاقت ( کاشانی، 1344/ 1، 139) و تنبیه ( ابن قتیبه، 1393/ 274؛ اربلی، 1403/ 66) و تأثیر نحوی آن ( کاشانی، 1344/ 3، 35) اشاره شده و یا باعث جای گیری معنا در نفس (طوسی، 1409/ 3، 31؛ طبرسی، مجمع، 1379/ 1، 526-527) بوده و یا جاری مجرای تکرار (طوسی، 1409/ 3، 31؛ طبرسی، مجمع، 1379/ 1، 526-527) دانسته شده که همه موارد فوق حاکی از بی معنا نبودن حروفی است که زائد تلقی شده اند. همچنین دلالت‌های مختلفی برای این گونه حروف وجود دارد: گاه گفته می شود که حروف زائد می تواند برای تأکید نفی بیاید و یا فقط از جهت اعراب زائد باشد اما از جهت معنا اینگونه نباشد (مرادی، 1422/ 300-303) و یا حروف زائد می تواند متضمن معنای شرط باشد (مرادی، 1422/ 70-71). این گونه موارد حاکی بار معنایی است که حروف زائد به همراه دارد.

از طرف دیگر با بررسی اقوال قائلین به زیاده می توان گفت:

گوناهگونی آراء یک عالم پیرامون زیادت حروف واحد، حکایت از نداشتن ملاک قطعی جهت زائد دانستن حروف است به طور مثال مواردی وجود دارد که حروف اصلی معنی شده، اما در موضعی کاملاً مشابه، قول به زیادت آن رفته ( اربلی، 1403/ 6، 312-313؛ ابن قتیبه، 1393/ 248، 575؛ طبرسی، جوامع الجامع، 1412/ 1، 267 و همو، مجمع 1379/ 2، 68-69) و یا با آنکه گفته شده که زائد نه از لحاظ لفظ و نه از لحاظ معنا دارای تأثیر نیست، برای حرفی که زائد خوانده شده، معنای تنصیص و مبالغه در نفی احتمال ذکر گردیده و چنین اظهار شده که حذف آن محلّ به معنا نمی باشد ( اربلی، 1403/ 6، 343).

علاوه بر آن می توان گفت حکم بدون ضابطه پیرامون زیادت حروف با آنچه که دیگران از اصالت آن دریافته اند منافات دارد. این امر می تواند ناشی از عدم دستیابی به دلالت حروف و کنه معنای آن باشد، حقیقتی که برای

گروهی از علماء قابل وصول بوده و به همین جهت حکم به اصالت مواردی داده شده که دیگران آن حروف را زائد تلقی کرده اند (فراء، 1972/8، 1).

البته در مواردی، بود و نبود حروف یکسان در نظر گرفته شده (فراء، 1972/238؛ رمانی، 1401/133؛ مالقی، بی تا/142، 201) که می توان مراد از لغو را از حیث عمل اعرابی دانست ته اینکه حرف از جهت معنا لغو باشد (زجاج، 1408/127، 2، 159 و 28، 5؛ نحاس، 1405/340، 2؛ رمانی، 1401/90؛ مالقی، بی تا/271، 201، 142) همانگونه که ابن عطیه نیز به این امر اشاره کرده و می گوید اگر سیویه، زائد را به این نام خوانده به دلیل آن است که حرف فاقد عمل و اثر اعرابی بوده (ابن عطیه، 1403/3، 379)، و یا ابو حیان علت زائد دانستن حرفی را به خاطر معمول بودن مابعد از ماقبل ذکر کرده است (ابو حیان، 1411/4، 73-74).

آنچه در این باره می توان اظهار داشت این است که غالباً قائلین به زیاده و به شیوه های مختلف سعی در اصلی قلمداد نمودن حروفی دارند که از زیادت آنها سخن به میان رفته است. در این راه گاه از معنی و یا قراءت دلیل بر اصالت حرف آورده اند (زجاج، 1408/282-2، 283 و 3، 394، 405، 421 و 4، 311، 364، 363 و 5، 155؛ نحاس، 1405/1، 325؛ ابن قتیبه، 1393/244). و یا با توجه به اثر معنوی (عکبری، بی تا/1، 302) و یا با تکیه به قواعد نحو (مالقی، بی تا/246-247؛ ابو حیان، 1411/1، 122-123 و 2، 71، 3 و 225، 356 و 5 و 127-128 و 7، 44 و 8، 263-262) یا با محذوف در نظر گرفتن چیزی (زمخشری، 3/10، 79؛ طبرسی، مجمع، 1379/2، 68-69؛ مالقی، بی تا/246؛ کاشانی، 1344/1، 261 و 3، 339؛ طباطبائی، 1397/4، 431) و یا با متضمن فعل در معنای فعل دیگری (ابن عطیه، 1403/12، 129؛ طبرسی، جوامع الجامع، 1412/315، 1؛ ابن هشام، 1421/1، 188؛ کاشانی، 1344/3، 184؛ طباطبائی، 1397/4، 431) و یا با متضمن دانستن فعل در معنای فعل دیگری (ابن عطیه، 1403/12، 129؛ طبرسی، جوامع الجامع، 1412/1، 315؛ ابن هشام، 1421/1، 188؛ کاشانی، 1344/3، 184؛ طباطبائی، 1397/8، 22) حرفی را اصلی معنا کرده و گاه قول به اصالت حرفی را اوضح (طبرسی، مجمع، 1379/1، 350) و یا اوجه (طبرسی، مجمع، 1379/1، 369) اقوال ذکر کرده اند، همچنین با تصریح به این که قول به زیادت حرفی، باعث فساد در معنا شده (ابن عطیه، 1403/11، 189-190) و یا موجب تکلف (طباطبائی، 1397/200، 19-201) می شود و به بعید بودن زیادت آن اشاره کرده (ابو حیان، 1411/2، 303؛ ابن هشام، 1421/1، 146) و با ضعیف خواندن قائل به زیادت

حرفی ( ابوحيان، 1411/ 2، 437) از او با تعبیر زاعم ( ابوحيان، 1411/ 1، 137) و یا مدع ( ابوحيان، 1411/ 1، 192) یاد نموده و تأویل را بهتر از زائد قلمداد نمودن حروف دانسته اند (مرادی، 1422/ 303).

## نتیجه گیری :

با توجه به آراء نحویون ، لغویون ، مفسرین [ اعم از شیعه و اهل سنت ] و علماء علوم بلاغت می توان چنین اظهار داشت که بی معنا قلمداد کردن حروف هیچگونه تناسبی با بلاغت رفیع قرآن کریم ندارد و چنین قولی منجر به نادیده گرفتن یکی از جنبه های اعجاز بیانی قرآن که عبارت از نظم آهنگ کلام پروردگار است ، خواهد شد و موجب حکم به حذف حرفی در سخن خداوند می شود که حکمت پروردگار ، اقتضای وجود آن را داشته است . همچنین نقض کننده غرض اصلی کلام که همان رساندن فایده است ، می باشد و نوعی سر در گمی را در وصول به معنا را به دنبال خواهد آورد . از سوی دیگر شبهه طعن به کلام الهی از آن استشمام می شود ، زیرا با توجه به فراخی عرصه سخن و عدم اضطرار ، لزومی به آمدن برخی حروف نمی رفته اما در قرآن چنین مواردی به کار رفته است . علاوه بر آن اعتقاد به قول زیادت ، قرآن را به « ایهام » نزدیکتر از « بیان » خواهد نمود و تطویل را که نوعی نقص در کلام محسوب می شود ، به دنبال خواهد آورد و مغایر با این گفته متأخرین است که تمامی کتاب آسمانی ، حتی مواضع تفصیل آن دارای ایجاز می باشد .

به همین دلیل گرچه از سوی قائلین به زیاده از تعبیری مانند: « زائد » ، « حشو » ، « صله » استفاده شده اما در اکثر موارد ، با افاء معانی همچون : « تأکید » ، « نفی » ، « تنبیه » و « شرط » و غیره همراه بوده و به طرق مختلف سعی در اصلی قلمداد نمودن آنها گردیده و اگر مواردی بود و نبود حرفی یکسان در نظر گرفته شده ، غالباً از جهت اعراب بوده که با لغو در معنا متفاوت است . لذا می توان یکسونگری به قواعد نحوی را از یک جهت و عدم دستیابی به کنه دلالات حروف را از سوی دیگر ، مهمترین عاملی به حساب آورد که در حکم زیادت حروف نقش داشته است .

## فهرست منابع :

ابن اثیر ، نصر الله بن محمد ، 1403 ق ، المثل السائر ، ریاض

ابن انباری ، عبد الرحمن بن محمد ، 1400 ق ، البیان فی غریب اعراب القرآن ، مصر

- ابن جنّي ، عثمان ، 1405 ق، سرّ الصنّاعة الاعراب، دمشق
- ابن عطّيه ، عبدالرحق بن غالب 1403 ق، المحرّر الوجيز، المجلس العلمى بفاس
- ابن قتيبه ، عبد الله بن مسلم ، 1393 ق، تأويل مشكل القرآن ، قاهره
- ابن هشام ، عبد الله بن يوسف ، 1421 ق ،المغنى اللبيب، بيروت
- ابو حيان ، محمد بن يوسف، 1411 ق ،تفسير البحر المحيط ، داراحياء التراث العربى
- اربلّى، على بن محمد، 1403 ق ،جواهر الادب،مطبعة السعاده
- بلاغى، محمد جواد ، بى تا، آلاء الرحمان ، قم
- دراز، محمد عبد الله ، 1400 ق، النبأ العظيم، كويت
- رافعى، مصطفى صادق ، 1393 ق ،اعجاز القرآن و البلاغه النبويّة ، بيروت
- رضى، محمد بن حسين، 1355 ق ،حقايق التأويل ، نجف
- رمانى ، على بن عيسى، 1401 ق، معانى الحروف ، جدّه
- زجاج، ابراهيم بن السرى، 1408 ق، معانى القرآن و اعرابه، بيروت
- زمخشري، جارالله محمد بن عمر، بى تا،الكشاف عن حقايق التنزيل ، دار الفكر
- سيبويه، عمرو بن عثمان، 1411 ق ، الكتاب ، بيروت
- شبر ، سيد عبد الله، 1412 ق، تفسير القرآن الكريم، بيروت
- طباطبائى، محمد حسين ، 1397 ق، الميزان فى تفسير القران، تهران
- طبرى، ابو على فضل بن حسن، 1379 ق، مجمع البيان، بيروت



همو، 1412ق، جوامع الجامع، تهران

طبرى، محمد بن جرير، 1409 ق، جامع البيان فى تفسير القرآن، قم

طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، 1413 ق، التبيان فى تفسير القرآن العزيز، قم

عكبرى، عبد الله بن حسين، بى تا، التبيان فى اعراب القرآن، بى جا

فراء، يحيى بن زياد، 1972 م، معانى القرآن، مصر

فخر رازى، بى تا، التفسير الكبير، بيروت

كاشانى، مولى فتح الله، 1344 ش، منهج الصادقين، تهران

مالقى، احمد بن عبد النور، بى تا، رصف المبانى فى شرح حروف المعانى، دمشق

مرادى، حسن بن قاسم، 1422 ق، الجنى الدانى فى حروف المعانى، حلب

نحاس، احمد بن محمد، 1405 ق، اعراب القرآن، عالم الكتب

هروى، على بن محمد، بى تا، الازهييه فى علم الحروف، بيروت